

سرشناسنامه: مصطفی محبوب مجاز؛ ۱۳۶۶
عنوان و نام پدیدآور: مصطفی محبوب مجاز/شعری شبیه شطح
مشخصات ناشر: تهران: فرهنگ بوستان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۰۲ ص.
شابک: ۳-۴۴-۲۸۱۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۷ش ۲۱ ح / PIR ۸۳۶۱
رده بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲
شماره کتاب شناسی ملی: ۴۲۳۲۶۷۷

شعری شبیه شطح
مؤلف: مصطفی محبوب مجاز
حجه آرای و طرح جلد: علی اذکاری
روای جلد: محمد مقدسی
چاپ و صحافی:
تیریت چ پ: او ۱۳۹۵ ش.
نسخه ۱۰
ناش فرهنگ بوستان
شابک: ۳-۴۴-۲۸۱۷-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۰.۰۰۰ ریال



فرهنگ بوستان

شطح شبیبه شعری

مصطفیٰ محبوب
مجاز

فهرست مطلع اشعار

- آینه / اول / ان رنگ رنگ، رنگ تو باشد کدام رنگ؟؟
یکم / به / م - حضرت کوه و به نام حضرت رود
دوم / از سیر بی سالک گریزان چو ابر و باد
سوم / قلم به وقت نوشتن چه سخت میگردد
چهارم / تارند و ساعی / ایشان نشوی
پنجم / شبانه بر سر شهری شب ی ریزی
ششم / همای اوج سعادت به ام ما افتاد
آینه دوم / بیوس دفتر افکار و راه صراحت
هفتم / عارفی کم می خورد "نور" در صورت اریط باشد
هشتم / گاهی دلم برای نوای خروس ها
نهم / باز باران با "یار" آی
دهم / شرح اشارات ما معرفه النفس شد
یازدهم / یکان یکان همه ی رازها عیان می شد
دوازدهم / سلام ما به هر آن خانه ای که نورانی ست
آینه سوم / آیا شود که راه بُود یک جهان هزار؟؟
سیزدهم / دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید
چهاردهم / کل شیء هالک الا وجه یار
پانزدهم / "می" اگر هست به جز آن می عرفانی نیست
شانزدهم / دیر فهمیده ام آن فعل شدن فلسفه داشت
هفدهم / خرافاتی شدم دیگر

هجدهم / باران به وقت ناب تماشا به رنگ خون
 آینه چهارم / درس شیرین دهنان تا به کجا برد مرا
 نوزدهم / آنکه بگذشت ز اندوه و فغان درویش است
 بیستم / گفتم چه کنم؟؟ گفت همین که چه کنم...
 بیست و یکم / هرهی با "نورخواران" سخت باشد سخت، سخت
 بیست و دوم / آلا نقاش آهوهای رقصان تماشایی
 بیست و سوم / امسال هم گذشت
 بیست و چهارم / چون نور که از نار جدا هست و جدا نیست
 آینه پنجم / عارف چو گفت «عشق» از آن مقصدش خداست
 بیست و ششم / به دو عالم ندهیم عالم شیدایی را
 بیست و هفتم / به خط الرأس باید زد شبی از فرط مجنونی
 بیست و هشتم / رانی تو دریا به سجود آورده
 بیست و نهم / چینی، بیه، عر، شعری شبیه "سطح"
 سی ام / درویش را از "خوان" اش پرسید
 آینه ششم / چندی ست در کین پریشانی خودم
 سی و یکم / معنای "سبز زرد" را... فهمد
 سی و دوم / حرف هایت مثل یک... چمن روشن بود
 سی و سوم / ای "سومنا" چشم تو "شاید" معبدم
 سی و چهارم / الا که بوی "هوالعشق" می دهد خند
 سی و پنجم / ز گویایی و پیدایی، به خاموشی و پنهان
 آینه هفتم / زمستان یاد می گیرم ره و رسم زمستان را
 سی و ششم / این شعرها برای نخواندن بود
 سی و هفتم / سکوت، ای تحفه ی سرنهانی
 سی و هشتم / متظاهر، نه به ظاهر که به باطنی، که "تو" بطن آن
 سی و نهم / "سکوت می کنم اینجا ز شرم مرثیه خوانی
 چهارم /

"المعنا هو الله" به درستی که اوست معنای معناها ...

بیکران عالم معنا کجا و تنگنای ظرف الفاظ کجا ...

و ما چقدر حقیریم اگر پنداریم که با این الفاظ بی سر و بی ته، می توان راهی به سوی "معنا" مانها" برد.

اما آ! انسان را از "عالم شگرف کلمات" راه رهایی هست؟!

ما با الفاظ می آیدسیم ... با حروف و کلمات قراردادی، از شناخت و عرفان

صحبت می کنیم ... حتی خواب هایمان را به یاری الفاظ تعریف می کنیم ...

به راستی آیا لحظه ای متوقف از لحظه و "آن"، لفظ و معنا را از یکدیگر راه افتراق هست ...؟!

و اینجاست که به اهمیت "سکوت" پی می بریم، که نه این است و نه آن ...

و هم این است و هم آن ...

تا امتزاج افق ها بین "ماتن" یک متن و مخاطب آن اتفاق نیفتد، همواره مخاطب

دچار "هرموتیکی" است و هرچه برداشت کند از متن خدیش است ...

لذا تا تجربیاتی از جنس تجربیاتِ ماتن نداشته باشیم، تا ابد ما را راهی به شناختِ کامل هیچ متنی نیست.

شعرای متأله، فیلسوف و حکیمی چون عالی جنابان "بیدل دهلوی، فخرالدین-

-عراقی، عطار نیشابوری، شیخ اشراق، جناب صدرا، جناب بوعلی، عین القضاة-

-همدانی، شمس مغربی، جناب مولانا، حضرت حافظ و بزرگانی از این دست" هم

معقول را محسوس و هم محسوس را معقول می ساختند، در حالی که کار شاعر زمینی

فقط و فقط، در مهِت، حالت، معقول، ساخته: محسوسات است.

منطق کلمات و الفاظ معنوی در جهت "تنزیل"، مبتنی بر قیاس و در جهت "تاویل" مبتنی بر استقراء است، لکن منطق و زبان کلام "زمینی" فقط در جهت تاویل و مبتنی بر استقراء است.

پنجم راز باید همواره "راز" باقی بماند

"حضرت دوست" غایب ترین راز جهان، صبح ازل، کیفیت مواجهه با مرگ و عوالم پس از آن ... و شام ابد، اسراری هستند که هیچ گاه سر به ابتدال بر ملا شدن نمی آورند، اُزلا و اَبدا. لذا این نوع نگارش ها را اعم از نظم و نثر، فقط می توان "الف، قامت دوست" نامید و شاید:

"شعری شبیه شطح"...

حقیقتاً نمی دانم این شرر، از کدام عالم به جانم افتاد که این حقیر قلم شکسته کجا و "مشعرِ واژگان" و "عرفاتِ شعر" کجا ...

لکن همین قدر می دانم که روزی در محضرِ "خویشتنِ خویش" شرمگین از خامیِ جوانی و چاپ و در نتیجه جمود اندیشه سیالِ آدمی می شوم ...

القصّه اگه اصرار و یاری دو تن ... یکی همسرِ عزیزتر از جان و یادگار استادِ جانم و دومی علی اذکاری رستی که حق برادری برگردنم دارد البته که بعضاً با خود می اندیشم که در حق این نوشته ها اغراق مریسد، نه، هیچ گاه تن به چنین اقدامی نمی دادم ...

از عروض و وزن می آید، آشته و ندارم و اگر این مکتوبات روزی به دست اساتید و اهل فن برسد از پیشگاهشان نذرِ تصویرِ رم ...

حقیقتاً هراسِ صاحب این قلم از خشکِ قالبی شدنِ ذهن در چرخاچرخِ چرخنده های آهنی عروض و قافیه است و لذا بعداً در برخی از نوشته ها به "عمد" از وزن، قافیه و ردیف صحیح گذشته ام تا به "معنا" آسیبی وارد نشود.

همواره مصرعی، بیتی، عکسی، درختی، صدا و یا حادثه ای کوچک و یا بزرگ شأنِ نزولِ این مکتوبات می شوند و چنان در جذبه ی خویش به "معراجِ هط" می کشند، که الفاظی پشت سرم چون "قبسات" خلق می شوند

پس ممنونم از تمامی نوشته ها، حوادث و اتفاقات "زایا"ی پیرامون که:

"هرچه تو را به یاد من بیاورد زیباست"

در مثلثِ شعر، که عبارت است از: لفظ، معنا و مخاطب ... تمام جدّ و جهدِ خویش را بر دو زاویه ی "لفظ" و "معنا" گذاشته ام ...

نمی دانم چقدر موفق بوده ام ... نمی دانم ... و باز هم این قدر می دانم که مخاطب را از دست داده ام حقیقتاً مخاطبِ فراوان داشتن را به چندین دلیل خارج از حوصله ی این متن نمی پسندم ... و اگر حتی یک نفر ... فقط یک نفر باشد، که این کلمات را همانگونه که از عالم خیال به عالم لفظ آمده، فهم کند برایم تا ابد کافی ست ...

نوشته ها را به ترتیب تترلشان از عالم معنا به "حضرتُ الخیال" و از حضرت الخیال به عالم لفظ این مجموعه می خوانید و به عمد، فصل بندی (غزلیات و شعرهای سپید و ...) نشده است. معتقدم که هم برای خویش و هم برای مخاطب زیاتر است خواندن سیر فکریِ مابینِ یک متن. هیچ گاه خود را شاعر و این کلمات و الفاظ پشت سر هم چیده شده را شعر نمی نام امید که شیارانِ همدل نیز چنین کنید ...

یا دوست

۹۴/۱۰/۱۲

تقدیم می شود به پیشگاه
اساتید بزرگوارم

عالی جنابان:
غلامحسین ابراهیمی دینانی
محمد مجتهد شبستری
مصطفی ملکیان
حمید عجمی
منوچهر صدوقی سها

و در آخر ...

فردی که تمام شدن و هستی امروزم را مرهون "همت"
"نفس" و "یاری" وجود نابش هستم و پاداش اخروی این
اثر ناچیز در هستی را (اگر داشته باشد) به جسم لطیف
و روح مجردشان تقدیم می کنم.
استاد مرتضی علی اسماعیل زاده (م.فرهنگ)